



## سوسیالیسم و آمریکای لاتین نقد راه طی شده

گفتگو با امیر تفرشی | صفحه ۸



## پدیده برون‌سپاری و مشکلات کارگران

گفتگو با روح‌الله رشیدی

در همین صفحه می‌خوانید

هزینه‌ی تمام‌شده پروژه را برآورد می‌کند و تماماً می‌پردازد، پیمانکار بخشی از این مبلغ را بعنوان حاشیه سود خود برمی‌دارد و برای تامین هزینه پروژه، گاهی کیفیت کار کاهش می‌یابد و گاه حقوق نیروی انسانی تمام‌وکمال پرداخت نمی‌شود تا سود باقی‌مانده بیشتر شود. این عقلانیت سودانگار بازار است.

**یکی از دلایلی که برای این پدیده ذکر می‌شود، کوچک‌سازی دولت هست. نظر شما در این باره چیست؟**

بله یکی از انگیزه‌های این امر، همین بود. ما به یک معنا جلوی استخدام‌های دولتی را گرفتیم ولی در عمل، دولت کوچک نشد، بلکه تکلیف مواجهه‌ی با نیروی کار را از روی دوش دولت برداشتیم. تعداد نیروی انسانی که رابطه کاری مستقیمی با دولت دارند کم شد ولی همان هزینه‌ها سر جای خودش است.

به شرکتی دیگر واگذار می‌شود؛ اما شهرداری مأموریتی به نام تامین نیرو ندارد که به شرکتی واسط واگذارش کند.

بنابراین علت تمایل نهادهایی مثل شهرداری‌ها به این امر، اولاً برخی تجویزهای قانونی یا شبه‌قانونی بود و ثانياً برای کاهش هزینه و افزایش کارایی. البته قضاوت کلی ما این است که لزوماً نه هزینه‌ها کاهش یافت و نه کارایی بیشتر شد. حداقل درباره شهرداری‌ها چنین اتفاقی رخ نداد.

**بخشی از هزینه‌ای که دولت برای یک پروژه می‌پردازد، به جیب پیمانکار می‌رود؛ در پروژه‌های دائمی مثل پاکسازی معابر، پیمانکار بعد از استخدام نیرو کار خاصی انجام نمی‌دهد و صرفاً بخشی از حق کارگر رو تصاحب می‌کند. چرا برای این پروژه‌های دائمی شاهد این نوع قراردادها هستیم؟**

یکی از نکات قابل توجه بحث تامین نیرو همین است؛ دولت

با کوچک‌تر شدن دولت، هزینه‌ها کاهش یابد و سیستم کارآمدتر شود. به مجموعه‌های دولتی و دیگر نهادها ابلاغ شد که بخشی از خدمات و مأموریت‌هایشان را به بخش خصوصی واگذار کنند. البته این که مردم و بخش خصوصی توانمندی و سرمایه‌خود را در خدمت پروژه‌ها قرار دهند مطلوب است. اما آنچه که اخیراً مطرح شده و محل چالش است، بحث تامین نیرو است. فعالیت شرکت‌های تامین نیرو برای مجموعه‌هایی مثل شهرداری پایه قانونی محکمی ندارد و صرفاً با دستاویز قراردادن یک مصوبه هیئت وزیران، رویه به این شکل درآمده که متاسفانه بخش عمده‌ای از نیروهای شهرداری را شرکت‌های تامین نیرو جذب می‌کنند. معنای این کار این است که با وجود این که نیرو گرفتن یکی از وظایف شهرداری‌هاست، یک شرکت برای شهرداری نیرو تامین می‌کند. یا مثلاً ساخت پل یا آسفالت کردن، مأموریت شهرداری است که

برون‌سپاری وظایف و مسئولیت‌های نهادها و شرکت‌ها روندی بود که از دهه‌ی هفتاد آغاز شد؛ در ابتدای کار، اهداف و انگیزه‌هایی برای این امر وجود داشت و در ادامه مسیر نیز انگیزه‌های دیگری برای تداوم این روند برون‌سپاری به وجود آمد. درباره‌ی بررسی اهداف و انگیزه‌های برون‌سپاری، و تاثیری که در شرایط شغلی کارگران ایجاد می‌کند، با دکتر روح‌الله رشیدی مصاحبه‌ای انجام دادیم.

**چرا نهادهایی مثل دولت و شهرداری‌ها ترجیح می‌دهند که به جای این که مستقیماً نیروی کار را استخدام کنند، با پیمانکار یا شرکت تامین نیرو طرف باشند؟**

موضوع برون‌سپاری پاره‌ای از خدمات و مأموریت‌ها از اوایل دهه‌ی هفتاد در کشور مطرح شد که ناظر بر دو هدف بود؛ یکی کاهش هزینه‌ها و دیگری افزایش کارآمدی. یعنی



**به‌طور مثال در جایی مثل شهرداری‌ها، گفته‌می‌شود که مدیران شهری مستقیماً و یا با واسطه، در این شرکت‌های تأمین نیرو ذی‌نفع هستند. نقش این مساله را در تداوم برون‌سپاری‌ها چقدر پررنگ می‌بینید؟**

بله این اتفاق به‌شکل مستقیم و غیر مستقیم رخ می‌دهد. البته درباره شهرداری، بخشی از سهام شرکت تأمین نیرو متعلق به شهرداری است و حضور برخی مدیران شهرداری در هیئت‌مدیره این شرکت، وجهه حقوقی دارد؛ اما همین امر مصداق تعارض منافع است یعنی شهرداری از کاری که به بیرون سپرده است سود می‌برد، از ورود و تأمین نیرو سود می‌برد. این که شهرداری شرکتی تأسیس کند که برای خودش نیرو جذب کند و به ازای فعالیت همین نیرو نیز سودی عایدش شود. بخش دیگری از تعارض منافع این است که بخشی از مدیران سابق و بازنشسته‌ی شهرداری در این شرکت‌ها ذی‌نفع اند. یعنی به واسطه‌ی روابطی که قبلاً در مجموعه شهرداری حاکم بوده، به چنین موقعیتی دست یافته‌اند. این موضوع همیشه محل سوال و ابهام بوده و در تداوم روند برون‌سپاری نیز نقش دارد. یعنی شهرداری و برخی مدیران شهری بدشان نمی‌آید که این روند برون‌سپاری تداوم داشته باشد. حتی نه‌فقط مدیران، بلکه کارگران شهرداری نیز در این شرکت‌ها سهامدار می‌شوند و تمایل به ادامه این روند دارند.

**اغلب این کارگران از مزایای قانون کار محروم‌اند و پرداخت حقوقشون هم منظم نیست. دولت و ادارهی کار چرا نظارتی روی این مساله ندارند؟**

وضعیت در این مورد متفاوت است و در دوره‌های مختلف شرایط فرق می‌کند. مساله این نیست که کارگران به حداقلیات قانون‌کار می‌رسند یا نه، مساله این است که آیا منافع مجموعه شهرداری هم در همین کار است یا نه. ممکن است که شرکت تأمین نیرو با سرمایه‌گذاری، سود کافی کسب کند و چشم طمعی به حقوق پرداختی نیروی کار نداشته باشد. ولی گاهی نیز این اتفاق رخ می‌دهد که حقوق این کارگران کامل پرداخت نشود و یا ثبات شغلی نداشته باشند.

## قانون کار، فرازونشیب‌ها و چالش‌ها

علی‌آقاییگی | افعال حقوق کارگری



کارگران، به عنوان سرمایه‌های انسانی در هر کشوری نقش محوری در تحولات آن جامعه دارند و حمایت، رفع مشکلات و چالش‌های آن‌ها، می‌تواند راه برون‌رفت از مشکلات مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را هموار سازد. از آن‌جا که جامعه کارگری، جامعه گسترده‌ای در کشور می‌باشد، فلذا اگر امنیت شغلی، معیشت و زمینه حضور مؤثرتر و فعال‌تر آن‌ها در بخش‌های گوناگون جامعه فراهم شود و ارزش‌گذاری بر نقش کارگر در بخش‌های مختلف جامعه صورت گیرد، می‌تواند پیش از گذشته از ظرفیت‌های جامعه کارگری برای رشد و توسعه و حل مشکلات بهره برد. به مناسبت سالروز کار و کارگر، بر آن شدیم تاریخچه مختصری از روند و فراز و نشیب‌های تصویب و اجرای قانون کار را ارائه دهیم و در ادامه به‌طور اجمالی به ذکر برخی ایرادات اساسی این قانون بپردازیم.

بخش یکم:

تاریخچه حقوق و قانون کار در ایران

مناسبات حقوقی کار در ایران از زمان انقلاب مشروطه تا به حال فراز و نشیب‌های بسیاری داشته است؛ اگر از افعال حقوقی ربع اول قرن گذشته و تبعیت روابط کارگر و کارفرما (اجیر و مستأجر)

شدند و نتایج دو سال کار این تیم، بدون انتشار یا حتی اخذ نظر طرف‌های کارگری و کارفرمایی نسبت به آن، بایکوت شد و پس از آن نیز هیچ‌گاه منتشر نشد. پس از آن در آذرماه ۱۳۶۱ وزارت کار وقت به صورت ناگهانی و بدون توجه به نظرات کارشناسان این حوزه اقدام به انتشار پیش‌نویسی با عنوان «طرح قانون کار» در مطبوعات نمود. در این طرح به جای واژه‌گان متداول «کارگر» و «کارفرما» از اصطلاحاتی نظیر «کارپذیر» و «صاحب‌کار» استفاده شده بود.

هرچند این طرح در نهایت به تأیید هیأت وزیران نرسید اما محتوای آن یکی از مشخص‌ترین اسناد برای درک مختصات فکری محافظه‌کاران آن زمان نسبت به مقوله حقوق کار بود. در این متن، مبنای رابطه کارگر و کارفرما، توافق میان طرفین تعیین شده بود و بازتاب‌دهنده دیدگاه کسانی بود که معتقد بودند رابطه کارگر و کارفرما همان رابطه اجیر و مستأجر است و بر اساس احکام اولیه فقه اسلامی در چارچوب قرارداد خصوصی میان طرفین تنظیم می‌شد. صاحبان این دیدگاه، هر نوع دخالت دولت در روابط کار و الزام یک طرف (یعنی کارفرما) به تبعیت از شرایط قانونی را، موافق موازین شرع نمی‌دانستند. به عنوان مثال در

فصل چهارم این طرح که ناظر بر «شرایط کار کودک» بود «به کار گماردن کارپذیر نابالغ را منوط به عقد قرارداد کار به وسیله ولی یا قیم او کرده بود»

بدین ترتیب در طرح یاد شده، نه ممنوعیت به کار گماردن کودک در سنین پایین مطرح بود، نه سقفی برای ساعات قانونی کار تعیین شده بود، نه در باره مرخصی (با حقوق) کارگران و نه حداقل حقوق و دستمزد صحبتی به میان آمده بود و با چنین شرایطی، مشخص بود که این طرح، چه تدابیری درباره سایر حقوق مسلم کارگران اتخاذ کرده باشد و این موضوعات، اعتراضات گسترده و جدی کارگران و نمایندگان آنان را به دنبال داشت. پس از تأیید نشدن پیش‌نویس فوق، هیأتی مرکب از چند تن از وزرای کابینه، موظف به تدوین پیش‌نویس جدید برای لایحه قانون کار شدند؛ ظاهراً در پیش‌نویس آنها، از یک طرف ساختار حقوقی متن پیش‌نویس مؤسسه کار و تأمین اجتماعی اعمال و از طرف دیگر دیدگاهی محافظه‌کارانه قراردادی و توافقی بودن روابط بین کارگر و کارفرما نیز در نظر گرفته شده بود. به گونه‌ای که نویسندگان برای رفع مشکل غیرشرعی بودن تحمیل شرایط خاص به کارفرمایان، راه‌حلی را با این مضمون که

«کارفرمایان برای استفاده از آب، برق، گاز، تلفن، راه‌ها، فرودگاه‌ها، بنادر و سایر خدمات دولتی و عمومی، ملزم به رعایت مفاد این قانون هستند»، در متن گنجانده‌اند. دولت وقت در نهایت لایحه قانون کار جدید را همراه با فتوای صریح امام خمینی (ره) در زمینه بدون اشکال بودن تدبیر شرعی فوق، در بهار سال ۱۳۶۴ به مجلس تقدیم کرد. اما تأیید رهبری نیز باعث نشد تا نیروهای سیاسی حامل طرز تفکر خصوصی و قراردادی بودن روابط کار دست روی دست بگذارند؛ در سال ۱۳۶۶ هم‌زمان با تصویب قانون کار در مجلس، شورای نگهبان به لحاظ شرعی ایرادات زیادی را بر این لایحه (از حیث نقطه‌نظر یادشده) وارد دانسته و آن را تأیید نکرد؛ این امر باز هم باعث مداخله امام (ره) و تأکید بر فتوای پیشین (و این بار البته برای تمام قسمت‌های مورد اختلاف مجلس و شورای نگهبان) شد؛ اما این مداخله نیز نتوانست باعث توافق طرفین و تصویب قانون کار شود؛ به گونه‌ای که در نهایت با تأسیس «مجمع تشخیص مصلحت نظام» تصویب قانون کار جدید (و فعلی) به دست این مجمع و البته با اعمال تغییرات بسیار زیادی در متن آن، در سال ۱۳۶۹ نهایی شد. بنابراین تا روز تصویب قانون کار در مجمع تشخیص مصلحت

نظام، با دو نیروی سیاسی متعارض با مبانی فکری کاملاً متفاوت در مورد قانون کار مواجه بودیم:

۱) طیف اصطلاحاً چپ که قانون کار و مفاد و مواد الزام آور آن را در جهت حمایت از کارگران و مستضعفان، لازم و ضروری می‌دانستند

۲) طیف محافظه‌کار یا راست که روابط کار را «خصوصی» دانسته و اساس قانون کار را تعدی به اصول و مبانی شرعی و فقهی می‌پنداشتند. باید دانست که قانون کار در بستر این شکاف عظیم و هولناک و تنها با مصلحت‌اندیشی، میانجی‌گری و تغییر و تحولات بسیار زیاد (بدون اخذ نظرات کارشناسی) در سطوح بالا، با تأمین ناکامل نظرات هر دو طرف به تصویب رسیده و این خود اصلی‌ترین دلیل لکنت حقوقی و اغتشاشات زبانی مندرج در متن این قانون است. البته این رویارویی ایدئولوژیک تنها تا زمان تصویب بوده و در زمان اجرای قانون در دهه هفتاد، با چرخش گروه‌هایی از طیف چپ از گفتمان مستضعفان به گفتمان رشد و توسعه، رویارویی یادشده به مصالحه‌ای استراتژیک تبدیل شده و متن قانون کار سال ۱۳۶۹ به صورتی همه‌جانبه، به محلی برای تخطئه و تهی از معنا کردن همان قانون و زیر پا گذاشتن حقوق حقه کارگران، تبدیل شد.

پاره‌ای از ایرادات اساسی قانون کار فعلی

بررسی‌ها نشان می‌دهد، بیش از ۱۰ میلیون نفر از بیمه‌شدگان رسمی تأمین اجتماعی متعلق به جامعه کارگری است که با احتساب متوسط ۴ نفر برای هر خانوار، می‌توان گفت جامعه کارگری در کشور بیش از ۴۰ میلیون نفر از جمعیت کشور را به خود اختصاص داده است. همچنین، برآوردها حکایت از آن دارد که علاوه بر کارگران بیمه شده تأمین اجتماعی، بیش از حدود ۳ میلیون نفر از کارگران نیز در کارگاه‌های زیرزمینی فعالیت می‌کنند که شرایطی به مراتب سخت‌تر و ناامن‌تر نسبت به جامعه رسمی کارگری در کشور دارند. در مجموع، می‌توان ادعا کرد که بیش از نیمی از جمعیت کشور متعلق به جامعه ای است که همواره در طول سالیان متمادی با مشکلات و چالش‌های

ادامه در صفحه بعد



ادامه در صفحه بعد



بسیاری دست به گریبان بوده و با وجود پیگیری ها و تلاش های بی شماری که از سوی فعالان و دغدغه مندان این حوزه برای رفع مشکلات این قشر صورت گرفته، اما نه تنها این مشکلات رفع نشده، بلکه بستر ناامنی شغلی و تضییع حقوق آنها به عنوان سرمایه های اثرگذار انسانی در سایر مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ، روز به روز گسترده تر شده است.

قانون کار فعلی در سال ۱۳۶۹ به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید. به‌جز تغییرات اندکی که در قانون رفع موانع تولید، مصوب سال ۱۳۹۴ برای قانون کار در نظر گرفته‌شده بود، قانون کار تغییر چندانی در طول این سال‌ها نداشته است. با این مقدمه، در این بخش قصد داریم به ۴ مورد از چالش های اساسی و قانونی موجود در قانون کار فعلی بپردازیم و امید است که با بسط و اشاعه مطالبه گری های عمومی و مردمی در این موضوع، روزی شاهد رفع یا حداقل کاهش این نقایص قانونی باشیم. اهم این چالش ها عبارتند از :

۱) قراردادهای کار

الف: قراردادهای موقت یکی از مهم ترین علل و دلایل نبود امنیت شغلی در جامعه کارگری، بحث قراردادهای و مشخصا « قراردادهای موقت » و بی توجهی به قانون کار در هنگام عقد قرارداد با کارگر است.

اگر بخواهیم از مشکلات مفهومی تعریف قرارداد کار در ماده هفتم این قانون بگذریم، آن چیزی که در این ماده جلب نظر می کند، تناقض اعجاب آور و البته سرنوشت ساز مستتر در دو تبصره آن است. در حالی که تبصره اول به صورت مشخص تنها کارهایی را که جنبه مستمر ندارند، شامل قراردادهای مدت موقت می داند و حتی تا آنجا پیش می رود که هیات وزیران را به تعیین حداکثر مدت در این نوع قراردادهای موظف می کند اما از تبصره دوم چنین بر می آید که اگر برای کارهایی که ماهیتا جنبه مستمر دارند، در قرارداد کار، مدت تعیین شود، می توان آن قرارداد را قرارداد کار « مدت موقت » تلقی نمود. همین مساله دقیقا پاشنه آشیل قانون کار ۱۳۶۹ برای کارگران در سال های بعد می شود.

هرچند در شرایط عادی به نظر می رسد که کسی نباید به سراغ این تفسیر سلبی در برابر تفسیر ایجابی مرتبط با تبصره اول برود، اما از چند سال پس از تصویب این قانون، دقیقا همین تفسیر ملاک عمل قرار گرفته است، به طوری که تفسیر غیرمنطقی فوق باعث شده کارگران به صورتی گسترده در کارهای اصلی کارگاهها و کارهایی که ماهیتا دائمی هستند، به صورت «موقت» و در قراردادهای چندماهه و حداکثر یک ساله مشغول به کار شده و از لحاظ حقوقی نیز حق مقابله و شکایت از کارفرما را ندارند و از امنیت شغلی لازم برخوردار نیستند .

بنابراین تا زمانی که اراده و حاکمیت کارفرما هنگام عقد قرارداد بر کارگر حکمفرما باشد و از مواد مختلف قانون کار در چارچوب منافع خود بهره ببرد و در کنار آن هیچ تنبیهی برای تخلف کارفرما در قانون لحاظ نشود، امنیت شغلی کارگران با تهدیدات بسیاری مواجه خواهد بود؛ چراکه هر زمان کارفرما تصمیم بگیرد، به سادگی میتواند کارگر را به بهانه ها و دلایل مختلف اخراج یا تنبیه کند بدون آنکه لازم باشد در قبال این تخلف به کسی پاسخگو باشد. بنابراین، تا زمانی که ورود و خروج نیروی کار اقتصاد کشور براساس اصول و استانداردهای قانونی صورت نگیرد، کارگر در هر بخشی هم که در حال فعالیت باشد، از امنیت شغلی لازم و کافی برخوردار نخواهد بود.

ب : قراردادهای سفید امضاء این نوع قراردادها نیز یکی دیگر از دلایل نداشتن امنیت شغلی کارگران در محیط کار است که بسیاری از کارفرمایان با سوء استفاده از شرایط نامساعد موجود در بازار کار ، اقدام به انعقاد آن با نیروی کار می کنند و این موضوع باعث شده تا کارگر هیچگاه از جایگاه و وضعیت فعلی و آینده شغلی خود در محیط کار اطمینان حاصل نکند و این نگرانی از وضعیت شغلی و تبعاتی که این نوع قراردادهای می تواند برای کار را نیز تحت تأثیر قرار دهد. در اصلاح و رفع این نوع قراردادهای نیز نقش اول و آخر را وزارت کار بر عهده دارد که فلسفه وجودی اش صیانت از نیروی کار است و موظف است هر چه سریعتر آیین نامه ها و اقدامات مربوط

به قانون کار را تصویب و اجرا و کارفرماها را ملزم به رعایت آنها و ارائه قراردادها به وزارت کار کند تا زمینه سوء استفاده از نیروی کار از بین برود که این امر با « راه اندازی و ایجاد سامانه جامع ثبت قراردادهای » به راحتی قابل حل می باشد که راه اندازی این بستر، علاوه بر پوشش نقایص و خلأهای موجود در قانون کار ( از جمله عدم امنیت شغلی) ، می تواند مزایای دیگری نیز در تنظیم روابط کارگر و کارفرما به دنبال داشته باشد. در واقع شاید بتوان گفت مشکل اصلی در بحث قراردادهای موقت یا سفید امضاء خود دولت به عنوان بزرگترین کارفرما در کشور باشد که با عمل نکردن به قانون و عدم هوشمند سازی فرآیندها ( علیرغم داشتن امکان انجام این کار) در مقابل حقوق کارگران، فرصت سوء استفاده دیگر کارفرمایان را از نیروی کار فراهم آورده است.

ج : امکان تعلیق قرارداد کار قانون کار برای شرایط خاصی امکان تعلیق قرارداد کار را فراهم ساخته است. بروز حوادث غیرقابل پیش بینی و تعطیلی کارگاه، مرخصی تحصیلی، توقیف کارگر و خدمت نظام وظیفه ازجمله شرایط تعلیق قرارداد کار هستند. در زمان تعلیق قرارداد کار، رابطه کاری بین کارگرو کارفرما به صورت موقت قطع می شود و پس از برطرف شدن علت تعلیق قرارداد، کارگر به شغلی که قبل از دوران تعلیق به آن مشغول بوده است، بازگردانده می شود. روابط کاری بین کارگر و کارفرما پس از اتمام زمان تعلیق قرارداد با توجه به تغییر شرایط کارگر و کارفرما و همچنین کارگاه در دوران تعلیق در برخی موارد نیاز به تغییر دارد که قانون کار چنین اجازه ای را به طرفین نمی دهد. کارفرمایان نیز برای این که مشمول این هزینه ها نشوند قرارداد کار را به صورت موقت با کارگر منعقد می کنند.

۲) عدم امکان اقدام در پیمان های دسته جمعی

یکی از فصول قانون کار به موضوع پیمان های دسته جمعی پرداخته است. در قانون کار پیمان های دسته جمعی با هدف پیشگیری یا حل مشکلات حرفه ای، شغلی یا بهبود شرایط تولید یا امور رفاهی کارگران پیش بینی شده است که از طریق

تعیین ضوابط یا تغییر شرایط و نظایر این ها، در سطح کارگاه، حرفه یا صنعت، با توافق طرفین تحقق می یابد. یکی از شرایط مهم این پیمان ها این است که مزایای کمتر از آن چه در قانون کار پیش بینی گردیده است ، در آن ها تعیین نشده باشد که عملا سبب می شود پیمان های دسته جمعی انعطاف لازم را برای تحقق اهداف آن نداشته باشند.

۳) مستثنی شدن کارگران از شمول قانون کار

در مورد مستثنی سازی ها نیز باید بگوییم که قانون کار جمهوری اسلامی ایران در ماده ۵ مدعی است که «کلیه کارگران، کارفرمایان، نمایندگان آنان و کارآموزان و نیز کارگاه‌ها» را تحت پوشش خود دارد و این در حالی است که پیش از آن و در ماده یک تاکید کرده که «کلیه کارفرمایان، کارگران، کارگاه ها، موسسات تولیدی، صنعتی، خدماتی و کشاورزی مکلف به تبعیت» از قانون کار هستند. تکرار مفاهیمی یکسان در یک فصل و به فاصله غیرقابل پیش بینی و تعطیلی کارگاه، مرخصی تحصیلی، توقیف کارگر و خدمت نظام وظیفه ازجمله شرایط تعلیق قرارداد کار هستند. در زمان تعلیق قرارداد کار، رابطه کاری بین کارگرو کارفرما به صورت موقت قطع می شود و پس از برطرف شدن علت تعلیق قرارداد، کارگر به شغلی که قبل از دوران تعلیق به آن مشغول بوده است، بازگردانده می شود. روابط کاری بین کارگر و کارفرما پس از اتمام زمان تعلیق قرارداد با توجه به تغییر شرایط کارگر و کارفرما و همچنین کارگاه در دوران تعلیق در برخی موارد نیاز به تغییر دارد که قانون کار چنین اجازه ای را به طرفین نمی دهد. کارفرمایان نیز برای این که مشمول این هزینه ها نشوند قرارداد کار را به صورت موقت با کارگر منعقد می کنند.

۴) عدم وجود ( یا کارکرد لازم) تشکل های کارگری

در تبصره ۴ ماده ۱۳۱ قانون مورد بحث، تصویب شده است که: «کارگران یک واحد، فقط می توانند یکی از سه مورد شورای اسلامی کار، انجمن صنفی یا نماینده کارگران را داشته باشند.» این حکم کلی، صراحتا متعارض با عرف جهانی تشکل یابی کارگران بوده و به صورت مشخص با مقاوله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان بین المللی کار و اصل ۲۶ قانون اساسی نیز در تعارض قرار لازم) تشکل ها و جریان های کارگری، باعث شده که این قشر در مطالبه حقوق مسلم خود، قدرت چانه زنی و ایفای نقش را از دست بدهد.

از بدیهیات اولیه و غیر قابل انکار در عرصه سیاست‌گذاری و مقررات‌گذاری اجتماعی، این است که هر تصمیم و سیاستی که مغایر با سرشت انسانی و اجتماعی مردمان باشد محکوم به شکست و ناکامی است. دسته‌ای از این تصمیمات محکوم به شکست، تصمیماتی هستند که مغایر با حقوق و آزادی‌های مشروع انسان‌ها در جامعه باشند.

می‌توان گفت یکی از حقوق انسانی و اسلامی اعضای هر جامعه‌ای، حق سازمان‌یابی و تشکل‌یابی است. دلایل زیادی برای مشروعیت و ضرورت این امر ذکر شده است که دو مورد از مهم‌ترین این دلایل عبارت است از: الف) تقویت اجتماع در برابر تصمیمات قدرت سیاسی؛ قدرت و یسَمَت سیاسی یکی از بالادستی‌ترین اشکال قدرت است که توان و اختیار و اثرگذاری فراوانی برای فرد یا نهاد قدرت به ارمغان می‌آورد و از آن‌جایی که روی دیگر سکه قدرت، مسئولیت است بالتبع مسئولیت‌های بیشتری را نیز برای صاحب قدرت در پی دارد. ذات قدرت چموش و سرکش است و فرد یا نهادی که صاحب قدرت می‌شود همواره در معرض فساد، ظلم، خودرایی و سوءاستفاده از قدرت است. این خصیصه درباره اشکال مختلف حکومت هرچند به لحاظ شدت، متفاوت است (به طور مثال در حکومت‌های جمهوری و دموکراسی نسبت به دیکتاتوری چنین خصلتی تا حد زیادی مهار می‌شود)، اما اصل آن مشترک است و درباره هر حکومتی صدق می‌کند. بنابراین لازم است که افراد جامعه در قالب گروه‌های اجتماعی از جمله رسانه‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد، اتحادیه‌ها، انجمن‌ها، تشکل‌ها، اصناف، احزاب، تعاونی‌ها و… سازمان‌یابی و تشکل‌یابی شوند تا اولاً بتوانند بر اصحاب قدرت نظارت کنند و دوما در برابر تصمیمات قدرت سیاسی توات چانه‌زنی داشته باشند و بتوانند از حقوق خودشان دفاع کنند.

ب) ارزش ابزاری و نفس‌الامری همکاری و تعاون در جامعه: همکاری و تعاون در عرصه اجتماع غیر از آنکه برای رسیدن به اهداف خاصی ضروری است (یعنی بسیاری از امور تنها از طریق کار جمعی و تجمیع قوت‌ها و استعدادها محقق می‌شود)،

فی‌نفسه امری ارزشمند و پسندیده است. رواج روحیه کار جمعی و تعاون در جامعه پیوند مادی و معنوی ارزش ابزاری و نفس‌الامری همکاری و تعاون در جامعه: همکاری و تعاون در عرصه اجتماع غیر از آنکه برای رسیدن به اهداف خاصی ضروری است (یعنی بسیاری از امور تنها از طریق کار جمعی و تجمیع قوت‌ها و استعدادها محقق می‌شود)، فی‌نفسه امری ارزشمند و پسندیده است. رواج روحیه کار جمعی و تعاون در جامعه پیوند مادی و معنوی

میان افراد را مستحکم می‌کند و جامعه را در برابر بحران‌ها و مخاطرات قوی می‌سازد. بنابراین سازمان‌یابی و تشکل‌یابی در عرصه اجتماع ارزش نفس‌الامری نیز دارد. چه اینکه در توصیه‌های اسلامی، سفارش به کار جمعی به وفور مشاهده می‌شود.

یکی از مهم‌ترین گروه‌های اجتماعی کارگران هستند. قشر کارگر از شریف‌ترین اقشار جامعه محسوب می‌شود. کارگران علاوه بر نقش کلیدی و حساسی که در تولید ملی و تقویت بنیه اقتصادی و اجتماعی هر کشور دارند، جزء زحمتکش‌ترین اقشار به حساب می‌آیند و اصطلاحاً نان تلاش و بازوی خود را می‌خورند.

اهمیت مساله سازمان‌یابی و تشکل‌یابی درباره کارگران نیز مانند سایر مشاغل و گروه‌ها مطرح است. باید توجه داشت که به طور عادی کارگران در محیط کار و در جامعه نسبت به مالکان و کارگران از قدرت و ثروت کمتر و توان چانه‌زنی پایین‌تری برخوردارند، بنابراین نیاز به تشکل‌یابی برای این قشر اگر بیش از دیگران نباشد کمتر نیست تا بتوانند درمقابل صاحبان سرمایه و مناسبات قدرت و ثروت(که پیشتر گفته شد علی‌رغم اینکه فرد صالح یا فاسدی در آن قرار گیرد باز هم اقتضائات خودش را دارد) از حقوق خود دفاع کنند. دولت اجتماعی دولتی است که این حق را برای تمام اعضای جامعه از جمله کارگران به رسمیت بشناسد و در جهت تحقق حداکثری آن تلاش کند. تا جایی که به کارگران مربوط است سازمان‌یابی عمدتاً در قالب اتحادیه‌ها و انجمن‌های کارگری متبلور می‌شود.

با نگاهی به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌توان دریافت که حق انسانی و اسلامی سازمان‌یابی مردم در آن به طور جدی به رسمیت شناخته شده است. اصول مربوط به فعالیت احزاب، آزادی‌های مشروع مردم، آزادی تجمعات، فعالیت انجمن‌ها و تشکل‌ها و… جزئی از روح حاکم بر قانون اساسی است. مراجعه به دیدگاه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی به عنوان ناظم قانون اساسی گواه خوبی برای این مدعاست. او کار جمعی و فعالیت تشکلی را نه فقط یک حق، بلکه وظیفه می‌دانست و از فعالیت حزبی تحت عنوان عبادت یاد می‌کرد. مراجعه به مجموعه آثار ایشان از جمله کتب مبانی نظری قانون اساسی، نظام اقتصادی در اسلام و مواضع حزب جمهوری اسلامی

## حق تشکل‌یابی کارگران به مثابه یک حق انسانی و اسلامی

حسین احسانی زاده | پژوهشگر اقتصاد سیاسی

نشان‌دهنده دفاع شهید بهشتی از این امر است. با وجود این ظرفیت‌ها اما با کمال تاسف نگاهی به تجربه گذشته نشان می‌دهد به لحاظ عملی این حق در حد قابل قبول توسط حاکمیت به رسمیت شناخته نشده است. غلبه افراطی گفتمان امنیتی و بحریاناتی که اتحادیه‌های کارگری و مطالبات صنفی را دستاویز مقاصد و اغراض دیگری کرده بودند اصلی‌ترین دلایل این تاخر هستند. اما به هر حال این حق اسلامی و انسانی کارگران قابل چشم‌پوشی نیست و باید در جهت تحقق حداکثری آن تلاش شود.

امروزه انواع مشکلات کارد را به استخوان کارگران رسانده است. در حالی که هزینه‌های معیشتی روز به روز بیشتر دلاری و جهانی می‌شود، دستمزد کارگران سرکوب می‌شود به طوری که مابه‌ازای دلاری حداقل دستمزد در ایران از یمن و پاکستان نیز کمتر است. در حالی که دولت هر روز بیشتر از مسئولیت‌های حاکمیتی خود از جمله آموزش و درمان









## سوسیالیسم و آمریکای لاتین نقد راه طی شده

مصاحبه روح الله جوان با امیر تفرشی



سوسیالیسم بعنوان مدلی برای مبارزه با فقر و نابرابری اقتصادی، ایده‌ایست که دهه‌ها در کشورهای مختلف آزموده شده و بحث‌های زیادی حول آن شکل گرفته‌است؛ این ایده هم موافقین و هم مخالفینی افراطی دارد که یا آن را کاملا نفی می‌کنند و جنبه‌های مثبتش را به‌رسمیت نمی‌شناسند و یا تماما از آن دفاع می‌کنند. نام آمریکای لاتین در قرن بیستم و بیست‌ویکم بیش از هر چیزی با چپ و سوسیالیسم گره خورده‌است. کودتاهای آمریکایی، جبهه متحدی که چاوز شکل داد و روند بازگشت چپ‌ها در این کشورها موضوعاتی است که حول آمریکای لاتین و سوسیالیسم شکل گرفته‌است. آقای امیر تفرشی بعنوان کسی که یک روز علاقه‌مند به ایده‌های چپ بود و سال‌ها در کشورهای مختلف آمریکای لاتین زندگی کرده و آثار اجرای ایده‌های چپ را از نزدیک مشاهده کرده، نقدی منصفانه و دور از غرض‌ورزی به این تجربه دارد. به این بهانه، گفتگویی مبسوط با او در این باره داشتیم.

ما معمولا درباره‌ی الگوهای اقتصادی سوسیالیستی، یا با طرفداری متعصبانه مواجهیم و یا با مخالفت افراطی. به عنوان فردی که از نزدیک، آثار اجرای این الگوها را در کشور های آمریکای لاتین دیده‌اید، درباره‌ی عیب‌ها و حسن‌های این الگو توضیح دهید.

وقتی ما درباره سوسیالیسم در آمریکای لاتین صحبت می‌کنیم، باید به این نکته توجه کنیم که با یک نسخه واحد طرف نیستیم، یعنی در طول دهه‌های گذشته، نسخه‌های متعددی از سوسیالیسم در این کشورها اجرا شده. در یک‌سر این طیف، کوبا را داریم که بیشترین قرابت را با الگوی سوسیالیسم ارتدکس دارد و اقتصادی کاملا چپ دارد و در سوی دیگر این طیف، کشور های اصطلاحا چپ مایل به مرکز قرار دارند که نسخه‌ای نرم و میانه‌رو از چپ را اجرا کرده‌اند؛ آرژانتین، فرناندزو برزیل، لولاز این طیف به‌شمار می‌روند.

بنابراین ما با نسخه‌های کاملا متفاوتی از سوسیالیسم مواجهیم و آنچه که در شیلی اجرا می‌شود با آنچه که در کوبا شاهدش هستیم قابل مقایسه نیست.

شما در مشاهده‌ی میدانی، هرچقدر از مرکز به سمت انتهای طیف حرکت می‌کنید و هر قدر مولفه‌های بیشتر و کامل‌تری از سوسیالیسم اجرا می‌شود، یعنی هر قدر از برزیل و شیلی به سمت کوبا حرکت می‌کنیم، عموما با یک‌سری مشاهدات مواجه می‌شوید؛ کم‌رنگ شدن رقابت و انگیزه‌ی اقتصادی. در کوبا انگیزه‌ی چندانی برای فعالیت اقتصادی میان مردم وجود ندارد. که البته در سال‌های اخیر اصلاحاتی در این زمینه در حال انجام است. در این کشور همه چیز در اختیار

دولت است و کسی به‌واسطه‌ی تلاش بیشتر، آورده اقتصادی بیشتری کسب نمی‌کند و تاثیر این بی‌انگیزگی در رشد اقتصادی کشور قابل مشاهده است. نمود اجتماعی این پدیده، یک کندی و بی‌رغبتی در سطح جامعه است که ریشه در حذف این رقابت دارد.

مساله دیگر نابرابری و اختلاف طبقاتی است. وقتی از مرکز به سمت انتهای طیف حرکت کنیم، اختلاف طبقاتی کاهش می‌یابد. البته این مساله دلایل دیگری نیز دارد؛ مثلا چرخش قدرت و تغییر دولت‌ها در کوبا وجود ندارد ولی در دیگر کشورها شاهد آن هستیم. در دهه‌های اخیر، همیشه حزب کمونیست کوبا در این کشور حاکم بوده و گرایشات و تفکرات دیگر اجازه فعالیت نداشته‌اند و یک روند اجرایی ثابت ادامه داشته‌است ولی در دیگر کشورها به‌صورت دوره‌ای، گاهی چپ‌ها و گاهی راست‌ها روی کار آمده‌اند و آثار این مساله نیز قابل مشاهده است. ولی عموما

هر جا نسخه‌های سوسیالیستی اجرا می‌شود، فاصله طبقاتی کاهش می‌یابد و دیگر کمتر شاهد کوه ثروت و درّه‌ی فقر هستیم. اما از سوی دیگر نیز خبری از رشد اقتصادی قابل اعتنایی نیست و هرچه نسخه‌های خالص‌تری از سوسیالیسم اجرا شود، نرخ رشد اقتصادی به همان میزان کاهش می‌یابد. توجه داشته‌باشید که من درباره مشاهداتم صحبت می‌کنم و بحث نظری نمی‌کنیم. در کشورهایی که نسخه‌های خالص‌تر سوسیالیسم

را اجرا می‌کنند، تولید ثروت کمتر و ضعیف‌تر است و این‌جاست که آن جمله‌ی معروف را به‌یاد می‌آوریم که بیش از این که با عدالت مواجه باشیم، با توزیع عادلانه‌ی فقر مواجهیم. در حقیقت، ثروت‌چندانی تولید نمی‌شود

و چیزی برای توزیع وجود ندارد. مگر این که کشوری منابع طبیعی مانند نفت داشته‌باشد. مثلا ونزوئلا در دوره‌ای که قادر به صادرات نفت به قیمت بالا است، درآمد دولت افزایش می‌یابد و توان جلب رضایت مردم وجود دارد. در دوره‌ای که آقای چاوز روزی سه چهار میلیون نفت بشکه‌ای صد دلار می‌فروخت، پروژه‌های دولتی مثل کوبا که درآمد و منابع طبیعی چندانی ندارد، میزان نارضایتی عمومی همیشه بالا بوده. البته در همان ونزوئلا نیز امروزه تحریم‌ها و فرسودگی ساختار استخراج نفت موجب کاهش درآمد دولت و دشوارتر شدن شرایط شده‌است.

مساله دیگر برنامه‌های خدمات اجتماعی دولت است؛ در کشورهایی که نسخه خالص‌تری از سوسیالیسم را اجرا می‌کنند، خدمات اجتماعی در حوزه‌های آموزش و درمان و مسکن با جدیت بیشتری دنبال می‌شود و این که دولت حمایت بیشتری از جامعه کند و همه چیز را به بازار محوّل نکند، رضایت مردم را در پی دارد. مثلا مردم در کوبا بابت بهداشت و آموزش و مسکن، هزینه‌ای پرداخت نمی‌کنند.

ادامه در صفحه بعد

این خدمات برای همه یکسان است و کسی به‌واسطه‌ی توانمندی مالی بیشتر، از امکانات بهتری برخوردار نیست. دولت خدمات آموزشی و درمانی را در همه‌ی سطوح به‌صورت رایگان و با یک کیفیت مشابه به مردم ارائه می‌کند و وظیفه تامین مسکن نیز به‌عهده دولت است. اما در دیگر کشورها مانند برزیل، دولت چنین خدماتی را به این شکل ارائه نمی‌کند. البته این نکته هم قابل اعتناست که کیفیت این خدمات ارائه‌شده از سوی دولت عموما پایین است و حتی مثلا در زمینه درمان، برخی خدمات و داروها کلا ارائه نمی‌شود. این عدم برخورداری هم برای همه یکسان است! منابع کشور محدود است و دولت، امکاناتی حداقلی را به‌صورت رایگان ارائه می‌کند. یا مثلا مسکنی که دولت در اختیار شما قرار می‌دهد، چند دهه قبل ساخته شده و فرسوده شده‌است. درباره نظام درمانی نیز شرایط به‌همین صورت است؛ مثلا افراد برای یک سونوگرافی یا عکس رادیولوژی ماه‌ها در صف انتظار می‌مانند و کیفیت این خدمات عموما مطلوب نیست.

بنابراین پاشنه‌آشیل دولت‌های چپ، تامین مالی طرح‌های خدمات اجتماعی است و اجرای این طرح‌ها هزینه کم‌رکشی برای دولت دارند و گاهی دولت‌ها دچار شکست از همین ناحیه می‌شوند و ناتوانی در عمل به وعده‌ها گاه موجب شکست در انتخابات نیز می‌شود.

**روایت غالب چپ‌ها از سوسیالیسم در آمریکای لاتین این است که مردم هیچ‌گونه نارضایتی از این الگو نداشتند و صرفا کودتاهای آمریکایی و مداخله نهادهای بین‌المللی باعث تغییر شرایط این کشورها شد. چقدر این روایت حقیقت دارد؟**

این روایت درست نیست؛ در خیلی از این کشورها، تغییر شرایط و روی کار آمدن دولتی دست‌راستی با انتخاباتی آزاد صورت گرفته و علت این امر نیز ناتوانی دولت‌های چپ در عمل به تعهداتی است که وعده داده‌اند. البته یکی از معضلاتی که با روی کار آمدن دولت‌های چپ ایجاد می‌شود، محدود کردن آزادی در حوزه‌های سیاسی است. این دولت‌ها با توجیهات ایدئولوژیک، رقابت را علاوه بر عرصه اقتصاد، در عرصه سیاست نیز محدود می‌کنند.

مساله دیگر برنامه‌های خدمات اجتماعی دولت است؛ در کشورهایی که نسخه خالص‌تری از سوسیالیسم را اجرا می‌کنند، خدمات اجتماعی در حوزه‌های آموزش و درمان و مسکن با جدیت بیشتری دنبال می‌شود و این که دولت حمایت بیشتری از جامعه کند و همه چیز را به بازار محوّل نکند، رضایت مردم را در پی دارد. مثلا مردم در کوبا بابت بهداشت و آموزش و مسکن، هزینه‌ای پرداخت نمی‌کنند.

**دلایل اقبال عمومی دوباره و قدرت گرفتن چپ‌ها در این کشورها چیست؟**

این موضوع روندی سینوسی دارد و در برخی از این کشورها، شاهد جابجایی متناوب چپ‌ها و راست‌ها در هر چهار سال یا هشت سال هستیم. این

مساله نیز رابطه مستقیمی با موفقیت یا عدم موفقیت این دولت‌ها دارد. تجربه شخصی من نیز همین است که برای مردم این کشورها چپ یا راست بودن اهمیتی ندارد و عمل به وعده‌ها و شرایط اقتصادی ایجاد شده توسط دولت مهم است. خواسته اغلب مردم، تامین حداقلی از رفاه و آسایش است و این امر نیز بسته به شرایط کشور و این که در چه دوره تاریخی و چه مرحله‌ای از توسعه اقتصادی قرار دارند، متفاوت است. یعنی انتظارات جامعه در برزیل با ونزوئلا متفاوت است.

اگر درباره بازگشت چپ‌ها در آمریکای لاتین، روند تاریخی را بررسی کنیم، در دوره‌ای دولت‌های نظامی و اقتدارگرا که گاهی محصول کودتا نیز بودند روی کار آمدند ولی در پنجاه سال اخیر، تغییر دولت‌ها روندی دموکراتیک به خود گرفته. البته استثنااتی نیز وجود دارد ولی عمدتاً این روند حاصل انتخابات‌ها بوده‌است.

نکته دیگری که در این روند موثر بوده، نقش ایالات متحده در کشورهای آمریکای لاتین بعنوان حیات خلوت بوده است. از دوره‌ای که آمریکا درگیر منازعات خاورمیانه و جنگ عراق و افغانستان شد، برخی تحلیلگران معتقدند که در این دوره آمریکا تمرکزش را روی آمریکای لاتین از دست داد و این امر باعث تقویت ائتلاف‌های منطقه‌ای در آمریکای لاتین، بدون حضور ایالات متحده شد. این مساله نیز در روند بازگشت چپ‌ها موثر بوده چون آمریکا از دولت‌های راست همسو با خودش پشتیبانی می‌کند و کم‌رنگ شدن نقش آمریکا، بروز پرنرگ‌تری از دولت‌های چپ را موجب می‌شود.

علت دیگر این روند نیز به نظر من، حمایت‌هایی بود که چاوز از ائتلاف‌های چپ انجام داد. در دوره‌ای که درآمد‌های نفتی ونزوئلا بالا بود، این حمایت‌ها موجب برآمدن دومینووار دولت‌های چپ در این منطقه شد. جریان‌ات چپ در این دوره، بلحاظ فکری و تئوریک از سوی کوبا و بلحاظ مالی و لجستیک از سوی ونزوئلا پشتیبانی می‌شدند.

**نسل جدید چپ‌ها مثل گابریل بوربچ تا چه حد از اشتباهات نسل قبل درس گرفتند و چه تغییراتی در رویکردهای اقتصادی و سیاسی خودشان ایجاد کرده‌اند؟**

تجربیات بومی هر ملت از چپ، متفاوت است. آنچه که ملت شیلی از چپ‌به‌خاطر دارند با تجربه ملت بولیوی فرق دارد. جامعه شیلی تجربه‌ی دوره‌ای از راستگرایی اقتصادی همراه با زور را دارد. کودتای نظامی پینوشه موجب براندازی دولت چپ و روی کار آمدن یک سرمایه‌داری افسارگسیخته شد. در عین حال، دولت چپ سالوادو



آئنده نیز دولت موفقى نبود و نارضایتی‌ها و شورش‌هایی نیز علیه آن شکل گرفته بود. در مقابل، اصلاحات پینوشه، شکل خاصی از توسعه سرمایه‌دارانه را پیاده کرد که در خیلی از زمینه‌ها سرآمد بود. فهم ما از چپ با فهم یک شیلیایی متفاوت است. توسعه سرمایه‌دارانه که پینوشه و دولت‌های راست بعدی در شیلی پیاده کردند، مشکلاتی را نیز در حوزه عدالت و نابرابری ایجاد کردند. چون یک نظم بازاری، لزوماً نظامی عادلانه نیست و در شیلی شاهد حذف مطلق خدمات اجتماعی از سوی دولت بودیم. بخشی طبقات اجتماعی از این توسعه عقب افتادند و نابرابری و فقر شدیدی نیز ایجاد شد و این طبقات از ایده‌های راست‌گرایانه حمایت نمی‌کنند. بعلاوه این که در شیلی، دولت راست، ملازم و ملتزم با یک نیروی نظامی شده. این عوامل موجب اعتماد مردم شیلی به گابریل بوربچ شد. البته بوربچ یک چپ ارتدکس و نامزد حزب کمونیست بولیوی نبود و حاصل یک جریان اجتماعی جدید بود که به الگوهای میانه‌ی چپ نزدیک بود. تفاوت این جریان با رقبا صرفاً به‌خاطر چپ اقتصادی بودن نبود، بلکه شاهد یک جریان اجتماعی مدرن بودیم که خارج از دوقطبی سنتی چپ و راست اقتصادی تعریف می‌شد، هرچند به یکی از این دو نزدیکتر باشد. برای درک پدیده‌ی برآمدن گابریل بوربچ در شیلی، صرفاً تحلیل اقتصادی کارا نیست و مسائل اجتماعی و زنان و حقوق بشر و.. نیز باید بررسی شوند. در دوره دیکتاتوری مردم شیلی شاهد



شکنجه و بازداشت هزاران نفر از معترضین بودند و آثار اجتماعی این پدیده هنوز در شیلی قابل مشاهده است. علیرغم چپ بودن، دولت بوریگ منتقد کوبا است و رویکرد های ضد آزادی کوبا را نقد می‌کند. از بعد اقتصادی نیز شیلی معلق و مغروق در نظام سرمایه‌داری است و امکان اجرای کامل الگوهای چپ در آن وجود ندارد. مثلا یکی از آخرین طرح‌های ارائه‌شده توسط دولت، کاهش ساعات کار در هفته از ۴۴ ساعت به ۴۰ ساعت است. یا مثلا اصلاحاتی را در صندوق‌های باننشستگی اجرامی‌کنند.

**تا جایی که شما دنبال می‌کنید، دولت‌هایی مثل بولیوی و شیلی الان چه رویکردی درباره نهاد دولت رفاه و خدمات آموزشی و درمانی دولتی دارند؟ درباره بخش خصوصی چطور؟**

شرایط بولیوی و شیلی قابل مقایسه نیست. از نظر میزان رشد اقتصادی و مراحل تکاملی نهاد دولت، این کشورها شرایط متفاوتی دارند. بولیوی علی‌رغم منابع طبیعی غنی، یکی از اقتصادهای ضعیف آمریکای لاتین است. روی کار آمدن اوو مورالس در بولیوی، با حمایت چاوز و درواکنش به نارضایتی‌های بومیان بولیوی از دولت راست قبلی بود. مورالس یک سوسیالیست نبود، ملی‌گرایی بود که برای بهبود شرایط بومیان این کشور روی کار آمد. در آمریکای لاتین، هرآنچه که راست نباشد، سوسیالیست و چپ است؛ یعنی دیگر تفاوتی ندارد که شما فمینیست باشی یا ملی‌گرا یا

ادامه در صفحه بعد



سرخپوست یا... مورالس نیز از این دسته بود که البته معاون اول او اقتصاددانی سوسیالیست بود. در کشورهای غیرازکوبا، چپ‌ها عموماً در پی کمتر کردن سهم بخش خصوصی و افزایش سهم بخش دولتی است و صرفاً در کوبا شاهد خلع ید کامل بخش خصوصی هستیم. مورالس نیز همین الگوی پررنگ کردن نقش دولت را اجرا می‌کند. رئیس‌جمهور اکوادور نام این الگو را سوسیالیسم قرن بیست و یک می‌گذارد و من آن را # سرمایه‌داری - کنترل شده می‌خوانم. دولت بولیوی درآمدهای فروش و استخراج نفت و گاز را ملی می‌کند و با تکیه بر این درآمدها، خدمات اجتماعی وسیع‌تری را ارائه می‌کند. شرایط در شیلی کاملاً متفاوت است و دولت صرفاً در پی تعدیل سرمایه‌داری است و انتظار تحول مناسبات اقتصادی وجود ندارد.

**وضعیت آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در این کشورها به چه شکلی است؟ به خاطر دارم که قبلاً درباره آزادی رسانه‌ها در بولیوی و شیلی صحبت کرده بودید.**

امروزه کشورهای آمریکای لاتین

فارغ از این که چپ یا راست باشند، عموماً دموکراتیک هستند؛ البته به غیرکوبا که نظامی بسته و دیکتاتوری دارد. در دیگر کشورها مسیر اصلی، آزادی بیان و فعالیت آزاد احزاب است و موارد استثنایی نیز برای انحراف از این مسیر وجود دارد. در سال‌های اخیر شاهد اتفاق جدیدی هستیم که دولت‌های راست، با توسل به روندهای قضایی سعی در از صحنه خارج کردن رقبای سیاسی خود می‌کنند. چنین اتفاقی در برزیل، اکوادور، بولیوی و... رخ داده است. در ساختار سیاسی این کشورها دولت در تعیین اعضا دیوان عالی یا نظام قضایی نقش دارد و با این امکان، سعی در ایجاد پرونده قضایی برای روسای جمهور چپ سابق یا چهره‌های سیاسی که پتانسیل بازگشت به عرصه سیاست دارند، می‌کنند تا آن‌ها را از صحنه خارج کنند. مثلاً در برزیل، بولسونارو وقتی در قدرت بود، برای محاکمه‌ی قضایی لولاداسیلوا که رئیس‌جمهور اسبق و رقیب او بود تلاش کرد. چنین اتفاقی در بولیوی نیز رخ داد و پس از کودتای شبه نظامی چند سال گذشته، اوو مورالس دیگر امکان شرکت در انتخابات پیدا نکرد. این اتفاق اگرچه روند خوشایندی نیست اما در پارادایم

**درباره شرایط کوبا هم به توضیحی بدید. هم شرایط اقتصادی و هم پشتوانه اجتماعی حاکمیت.**

قانون رخ می‌دهد و این کشورها عموماً دموکراتیک هستند.

دولت کوبا به زعم بنده یک دولت ورشکسته و شکست خورده است که البته بعنوان تجربه‌ای شصت ساله، دستاوردهایی نیز دارد. دولت کوبا به شدت به درآمدهای حاصل از توریسم وابسته است و قطع یکی دو ماهه‌ی این درآمد موجب می‌شود دولت از پرداخت حقوق کارمندان نیز عاجز باشد. البته در نظام اقتصادی کوبا همه کارمند دولت هستند. تا قبل از فروپاشی شوروی، کوبا در کمپین شوروی بود و با حمایت‌های مالی و لجستیک شوروی شرایط مناسبی داشت. اما فروپاشی شوروی آغاز دوره فلاکت در این کشور بود. با کاهش درآمدهای دولت، دیگر توان تامین هزینه خدمات اجتماعی وجود نداشت و کیفیت این خدمات نیز کاهش یافت.

نظام سیاسی کوبا کاملاً بسته و دیکتاتوری است. یک حزب، دو شبکه تلویزیونی دولتی و دو روزنامه دولتی.

کسی حق اعتراض و ابراز نارضایتی ندارد و مخالفین، عامل امپریالیسم و آمریکا خوانده می‌شوند. این نظم سیاسی که شصت سال است بر کوبا مسلط است، ذی‌نفعان و طبقه‌ی منتفعی دارد که حافظ نظم موجودند.

حمایت‌های دولتی عموماً کفاف زندگی را نمی‌کنند و به‌طور متوسط از هر خانواده کوبایی یک نفر خارج از کوبا زندگی می‌کند. مثلاً در آمریکا کارگری می‌کنند و برای خانواده پول می‌فرستند. شرایط حواله پول نیز بسته به دولتی که در آمریکا روی کار است تفاوت می‌کند و وضعیت اقتصادی جامعه کوبا را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

البته دولت کوبا دستاوردهایی نیز در برخی حوزه‌ها داشته، مثلاً با سرمایه‌گذاری در حوزه دارو و برخی تکنولوژی‌های های‌تک، پیشرفت‌هایی در این زمینه‌ها داشته ولی صرفاً در چند حوزه‌ی خاص. البته در سال‌های اخیر دولت اصلاحاتی را با شیب کم آغاز کرده و بر بقا مجبور به این کار شده است. اما در کل، هنوز هم کوبا زندانیست که مردمش به دنبال فرار از آن هستند اگر این است سوسیالیسم، که وای بر سوسیالیسم.



آدرس کانال بله و تلگرام: @anjoman\_eslami\_tbz  
آدرس صفحه اینستاگرام: @anjoman\_eslami\_tabrizu

هیئت تحریریه:  
علی آقاییگی  
حسین احسانی زاده  
سجاد مقید  
روح الله جوان

گهنامه واحد سیاسی انجمن اسلامی دانشجویان دفتر تحکیم وحدت دانشگاه تبریز  
دوره سوم، شماره چهاردهم، اردیبهشت ماه ۱۴۰۲

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان دفتر تحکیم وحدت دانشگاه تبریز  
مدیرمسئول: امیررضا بفتاق  
سر دبیر: زهره پورفرج  
طراح و مدیر هنری: محمود نورآوری